

اوشین، مثل یکی از ما

سروش امیدوار / جام جم

سرریال را دوست داشتیم و هر طور شده خودمان را به خانه می‌رساندیم؟

آن زمان کشور ما جنگ را تجربه می‌کرد؛ مردم از هر طبقه و قشری سختی و نداری را تا حدی تجربه می‌کردند، خیلی‌ها خانه و کاشانه‌شان را از دست داده بودند و یا دوستی، خویشاوندی یا آشنایی داشتند که بی‌خانمان شده باشد؛ بسیاری از مردم مابارها و بارها از صفر شروع کردن را تجربه کرده بودند و اوشین داستان سختی‌ها و زندگی پر نشیب و فراز زنی بود که سختی و گرفتاری، دوری از خانواده و بارها از صفر شروع کردن را از سر گذرانده بود. سرریال از دوران پیری اوشین شروع می‌شد و مخاطب در تمام فرودهای این سرریال می‌دانست که اوشین پیری را تجربه خواهد کرد و از پس همه مشکلات بر خواهد آمد.

ماجراهای زندگی او به تماشاگر قدرت و امید می‌داد و چه چیزی در آن دوران برای ما مهم‌تر از این دو بود؟! قصه زندگی اوشین مثل قصه زندگی همه ماست؛ همان قصه‌ای که بارها گفته‌ایم: «زندگی من را که یک نویسنده باید بنویسد... از زندگی من باید فیلم بسازند.» به همین دلیل است که همه مادر هر سنی و با هر جنسیتی می‌توانستیم با آن ارتباط برقرار کنیم.

شبهه‌های سال ۱۳۶۵ خیابان‌های شهر خلوت می‌شد و از فروشگاه‌ها و اماکن عمومی مجهز به تلویزیون یک صدای مشترک به گوش می‌رسید. موسیقی آشنای سرریال «سال‌های دور از خانه» که البته همه آن را به نام «اوشین» می‌شناختیم.

حالا که بعد از ۲۷ سال دوباره اوشین از شبکه تماشا به خانه‌های ما آمده، خاطرات زیادی را بر ایمن زنده می‌کند. آنها که بچه بودند یاد برنج و تربچه می‌افتند و لباس‌های ژاپنی که به خاله‌بازی هایشان راه پیدا کرده بود آنهايي که آن روزها نوجوان و جوان بودند با خاطره موهای فولکی لبخند می‌زنند.

و زن‌های مسن از زندگی سخت اوشین یاد می‌کنند و مادر شوهرش و مردهای مسنی که در جوانی تماشاگر این سرریال بوده‌اند، حتماً فروشگاه‌های زنجیرهای تاناکورا، ورشکستگی ریوزو یا آتش گرفتن کارخانه‌اش را خوب به یاد دارند.

شاید این روزها که دوباره سرریال اوشین را می‌بینیم، در هر سنی که باشیم از خودمان بیرسیم چرا ۲۷ سال قبل اینقدر این

